بسم الله الرحمن الرحیم

تخالف الحجج

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه صد و پنجاه و هفتم\_ 16 بهمن 1400

[اشاره به سیر بحث]

در مرحلۀ پنجم تدوین حدیث بودیم، که از سال 193 که سال مرگ هارون است شروع می‌شود، تا سال 232 که ابتدای خلافت متوکل عباسی است. در این‌جا ایشان فرمود دو مقدمه را باید گفت، مقدمۀ اول اشاره‌ایی به شخصیت و زندگی محمد بن ادریس شافعی است. آنچه در جلسۀ گذشت گفتیم خلاصه‌اش دو مطلب بود:

یکی این که محمدبن ادریس شافعی هم اساتیدی را در مکه دیده است و هم در مدینه، هم در یمن، هم در عراق، و بالاخره در مصر. هم مسافرت کرده است. اساتید و کسانی را که در این شهرها دیده، باعث شده است که او اطلاعات نسبتا جامعی پیدا کند، البته مسافرت او به مصر در وقتی است که جزء فقهاء شناخته شده به حساب می‌آمده و ظاهرش این است که برای تتلمذ نبوده است.

نکتۀ دوم هم این از جناب شافعی معروف است که او محب امیرالمؤمنین سلام الله علیه بوده است و در این راه هم مشکلاتی را پذیرفته است. ما بعدا به عنوان تکمله مطالبی را در این زمینه خواهیم گفت.

[مسلک حدیثی شافعی]

اما آن‌چه در این امر مهم است، مطلب سومی است که نظر شافعی در مورد حدیث باشد. جناب ابوزهره می‌نویسد:

**و لقد کان الشفاعی یطلب الحدیث دائما ویصرح بأنّه اذا کان له رأی یخالف الحدیث فهو لا محالة راجعٌ الی الحدیث**،

این کأنّه یک اشکال مقدری است به شافعی و پاسخ او.

اشکال این است که اگر شافعی همیشه همراه و هم‌قدم حدیث جلو می‌رود، چرا در مواردی با احادیثی که موجود است، مخالفت کرده است؟

می‌گوید شافعی در پاسخ گفته است که حتی این مخالفت با یک حدیث خود ریشه در حدیث دیگری دارد، اگر من رأیم مخالف یک حدیث است، حدیث دیگری بوده است که منشأ این رأی من برخلاف آن حدیث اول است.

**ثم یطالب المحدثین من اصحابه بأن یأخذوا بالحدیث إن وجدوا رأیَه مخالفَ الحدیث و أن لا یعتبروا رأیَه من الحدیث**.

ظاهرا مراد ابوزهره از نقل این کلام شافعی این است که شافعی اولا می‌گفته است سعی من این است که برخلاف حدیث فتوا ندهم، مگر یک حدیث دیگری من را از فتوای به این حدیث باز دارد، پس بالاخره با حدیث فتوا می‌دهم، ثانیا از این محدثین از شاگردان خود که در امر حدیث دقیق‌تر بودند و با همۀ احادیث موجوده ارتباط و آشنایی داشتند، می‌خواست که شما به حدیث توجه کنید، اگر دیدید بین یک حدیث قابل افتاء و رأی من مخالفتی هست، حدیث را بگیرید، شما حق ندارید، رأی من را به عنوان حدیث به حساب بیاورید، بله من سعی کردم، اما ممکن است اشتباه بکنم، لذا اگر رأیی دیدید و حدیثی ندیدید، رأی من را از حدیث به حساب نیاورید. چون **و لقد کان لدی کل طائفة من العلماء من الحادیث ما لیس لدی الآخر**. چه بسا من احادیثی را ندیده باشم و طبق آن‌چه در نزد این هست، بر فتوایش تأثیر کرده است، بقیه را چه می‌کنند، آنها که حدیثی نمی بینند؟ سراغ قیاس می‌روند. ابوزهره میگوید شافعی هم همین گونه بوده است:

**فاذا اطلع علی احادیث الطائفه التی لم یتلق علیه فانّه لا محالة منتقل الی الرأی الذی یکون مع الحدیث سیرا علی قاعدته التی سنها لنفسه: إذا صحّ الحدیث فهو مذهبی**.[[1]](#footnote-1)

بنابراین اگر شافعی در ابتدا یک نظری داد، با روایاتی موافق نبود، ولی بعدا روایات جدیدی به دست او رسید که صحت سند داشت و معتبر بود، او بر طبق این روایات صحیحه فتوا می‌دهد، او قاعدۀ کلیه‌ایی دارد، **اذا صح الحدیث فهو مذهبی**، بله نهایتا ممکن است برخی از احادیث به دست او نرسیده باشد.

صبحی صالح کتابی دارد به نام علوم الحدیث و مصطلحه، که در آن کتاب می‌گوید ذهبی شهادت می دهد به مهارت شافعی در حدیث.

**کان حافظا للحدیث**، کلمۀ حافظ گاهی به معنای حفظ قرآن می آید ولی در عرف محدثین نظارت به حفظ حدیث است، که هم حفظ در حافظه معیار بوده است، و هم مهارت در فهم و نقل و اعتماد بر یک حدیث داشته باشد، **انَ حَافِظًا لِلْحَدِيثِ، بَصِيرًا بِعِلَلِهِ، لاَ يَقْبَلُ مِنْهُ إِلاَّ مَا ثَبَتَ عِنْدَهُ، وَلَوْ طَالَ عُمُرَهُ لازْدَادَ مِنَّةً**، اگر عمرش بیشتر می شد، احادیث بیشتری به دست می آورد، ایشان 54 سال عمر کرد، اگر بیشتر عمر می کرد **لازداد منه**.[[2]](#footnote-2)

آیت الله سیستانی ادامه می‌دهد به این که شافعی احادیث مسنده را در درجۀ اول را می‌پذیرفت و احادیث مرسله را خلافا لابی حنیفه و مالک رد می‌کرد، اول کسی که اشکال اساسی بر مرسلات دارد شافعی است، خلافا لابو حنیفه و مالک.[[3]](#footnote-3)

[شرائط شافعی در قبول حدیث]

آقای ابوزهره می گوید شافعی برای قبول حدیث، شرائطی قائل شده است:

1. **أن یکون ثقة فی دینه، معروفا بالصدق فی حدیثه**،

یعنی هم اطمینان به دینش داشته باشیم، هم اعتماد به گفتار و صداقتش داشته باشیم

1. **وأن یکون عاقلا لما تحدث، فاهما له، بحیث یستطیع أن یحیل معانی الحدیث من لفظ الی لفظ**،

چنان که گفته‌ام، صرف راوی نه، باید درایت هم داشته باشد، بفهمد چه نقل می‌کند، بگونه‌ایی که اگر خواست نقل به معنا کند، درست نقل به معنا کند، اگر می‌خواست از یک لفظی به جای لفظ دیگر استفاده کند، درست استفاده کند. درست استفاده کردن، درست نقل به معنا کردن، کی معنا دارد؟ آن وقت که حرف معصوم را بفهمد.

[دو مرحله درایة الحدیث]

به عبارت بنده در توضیح این مطلب، درایة الحدیث دو مرحله دارد:

1. درایة الحدیث فی مرحلة نقله، این مربوط است به جایی که بخواهد درست نقل کند، و اگر می خواهد نقل به معنا کند، آن لفظ جایگزین را درست به کارببرد، این یک درایتی می‌خواهد، هر کسی از عهدۀ روایت‌گری به نقل به معنا بر نمی‌آید، بله روایت‌گری به نحو ضبط صوت درایت نمی‌خواهد، به نحو نقل عین الفاظ درایت نمی‌خواهد ولی اگر مثل بسیاری از نقل‌ها، نیازمند به نقل به معنا شد، این جا یک درایت می‌خواهد که بتواند از آن لفظ به آن لفظ برود، درست معانی را انتقال دهد.

پس یک درایتی در نقل حدیث می خواهیم آنجا که نقل در معنا می‌خواهد باشد، بله در نقل عین الفاظ فقط ضابط می‌خواهیم. دقیق باشد، کم نگذارد و زیاد هم نگوید، همان الفاظ امام را مثل ضبط صوت نقل کند.

1. و یک درایت دومی داریم، درایت، بعد از نقل حدیث است، این برای همه است، دیگراختصاص به راوی ندارد، این‌جا درایة الحدیث یعنی فهم این حدیث، این همان چیزی است که در روایات ما گفته‌اند، ما کسی از شما را فقیه به حساب نمی‌آوریم، **حتی یعلم** یا **یعرف معاریض کلامنا**،[[4]](#footnote-4) آن اشاره ها و نکات را بفهمد و درک کند، اگر معارضی هست، به معارض توجه کند، اگر این حدیث مفسیری دارد، به مفسرش مراجعه کند، احادیث را با یکدیگر بسنجد و معنا کند. این می‌شود درایة الحدیث، حدیث را با تعقل درک کردن و نکته سنجی.

این در راوی به ما هو راوی شرط نیست. راوی به ما هو راوی اگر می‌خواهد عین الفاظ را نقل کند، فقط ثقه باشد که کم و زاید نقل نکند، اگر می‌رود سراغ نقل به معنا، باید حرف امام را بفهمد تا بتواند نقل به معنا کند.

این است معنای این کلام ابوزهره.

1. **و أن یکون ضابطا لما یرویه**،

این‌جا که می‌خواهد نقل به الفاظ بکند، درست نقل کند و کم و زیاد نکند، از پیش خود چیزی اضافه نکند

1. **و أن یکون قد سمع الحدیث ممن یروی عنه و الا کان مدلسا**،

در مورد مالک گفتند مدلس است، یعنی گاهی حدیث را از کسی نقل می‌‌کند که از او نشنیده، نمی تواند از او بشنود به این می گویند مدلس. مثلا من بگویم روزی مرحوم بروجردی می‌گفت، به‌گونه سخن بگویم که برداشت شود من مرحوم آیت الله بروجردی را دیده ام و مستقیم از او نقل می کنم، این تدلیس می‌شود.

1. **و أن یکون الحدیث غیر مخالف لحدیث اهل العلم فی الحدیث ان شرکهم فی موضوعه.**

باید این حدیث را با احادیث مشابه‌ش مقایسه کند، اگر احادیث مشابه که در همین موضوع وارد شده قوی تر است نمی‌تواند طبیعتتا به این حیدث عمل کند.

و بعد تمام این شروط باید در تمام طبقات رعایت شود. منتهی عبارت ابوزهره این است که **و یشترط فی کل طبقة من الطبقات الشروط الاربعة السابقة**.[[5]](#footnote-5)

به نظر می‌رسد این شرط آخر را می خواهد استثنا کند. شرط پنجم یک شرط برون حدیثی در مقایسه احادیث دیگر است این دیگر در هر طبقه رعایت شود معنا ندارد آنی که باید در هر طبقه رعایت شود آن 4 شرط اول است.

ابوزهره باز می‌گوید:

**و المرسل فی حال قبوله لا یکون فی قوة المسند**،

اگر به فرض هم یک جا مرسل را بخواهیم قبول کنیم، به قوه مسند نمی‌رسد، چون از رسول خدا منقطع السند است و شافعی مفصل در سند احادیث، متصلش ، مرسلش، رجالش بحث کرده و شروط قبول و رد را بیان کرده است.[[6]](#footnote-6) از جمله یک نمونه این که شافعی در کتاب الام، می گوید من با مالک در یک مطلب متفق هستیم و آن این است که می‌شود، با یک قسم و یک شاهد فتوا داد، مالک برای این حرف استناد به حدیثی مرسل از جعفر بن محمد علیه السلام می کند عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که **ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قضی بالیمین مع الشاهد**. ولی شافعی می گوید من هم همین فتوا را می‌دهم، منتها مستند من آن حدیث مرسل نیست، من یک حدیث مکی در این قسمت دارم، متصل و صحیح. من هم همان فتوا را می دهم، مالک به حدیث مرسل متمسک می شود من همان مطلب را روایت صحیحه دارم از اهل مکه **که ان رسول الله صلی الله علیه و آله قضی بالیمین مع الشاهد** [[7]](#footnote-7)

**و ملخص الکلام این که أنّه کان مهتما بالحدیث و کان هو و احمد بن حنبل، یمثلان اهل الحدیث**،[[8]](#footnote-8)

ابوحنیفه که اصلا محدث نبود، او جزء اصحاب رأی به حساب آوردیم، مالک به حدیث اعتماد دارد، اما باز نمی‌توان او را یک محدیث به تمام معنا دانست، اما شافعی، و احمدبن حنبل نمایندۀ مکتب اهل حدیث هستند در بین عامه هستند.

این تمام شد، برای این که ببینم یادتان مانده یا نه، یک سوالی مطرح می کنم فردا جوابش را به من بفرمایید، و آن این که شافعی می گوید مالک به یک حدیث مرسل امام صادق از پیامبر عمل کرده ولی من به آن عمل نمی‌کنم، من به مسند صحیحی که دارم، عمل می‌کنم، چیزی مثل این قصه در مطالب قبل از ابوحنیفه نقل کردیم، که مخالف بود با این مشی شافعی در چنین احادیثی که کسی مثل امام باقر یا امام صادق سلام الله علیهما حدیثی را از پیامبر نقل کنند و ما به بهانۀ ارسال ان را کنار بگذاریم، .سخنی داشت در این جا ببینم یادتان می‌آید یا نه.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .

1. الشافعی حیاته و عصره- آراؤه و فقهه [دار الفکر العربی، قاهره]، ص 183. [↑](#footnote-ref-1)
2. علوم للحدیث و مصطلحه[دار العلم للملایین، بیرون]، ص 390. [↑](#footnote-ref-2)
3. ر.ک: تقریرات تدوین الحدیث، ص 84. [↑](#footnote-ref-3)
4. بحار الانوار، ج 2، ص 184. [↑](#footnote-ref-4)
5. اشلافعی، حیاته و عصره، ص 232 و 233. [↑](#footnote-ref-5)
6. همان، ص 235. [↑](#footnote-ref-6)
7. کتاب الام، ج 7، ص 207. [↑](#footnote-ref-7)
8. تقریرات تدوین الحدیث، ص 84 و 85 [↑](#footnote-ref-8)